

## مبانی سوسیالیسم - بخش چهارم

قسمت سوم - سوسیالیسم انطباقی - سوسیالیسم تطبیقی - سوسیالیسم دگماتیستی

**1- سوسیالیسم و فلسفه تاریخ:** اعتقاد به فلسفه تاریخ شرط لازم اعتقاد به سوسیالیسم علمی می باشد. بدون اعتقاد به فلسفه تاریخ اعتقاد داشتن به سوسیالیسم امری ذهنی و تخیلی و مجرد خواهد بود. البته منظور از فلسفه تاریخ در اینجا اعتقاد به تاریخ بعنوان ذکر وقایع گذشته بشر نیست بلکه منظور اعتقاد به تاریخ بعنوان یک حقیقت مستقل از ذهن بشر می باشد که در عالم خارج واقعیت خارجی داشته و از آغاز ظهور انسان در عرصه طبیعت واقعیت پیدا کرده است و بر طبق قوانین مشخص علمی از مسیر مشخصی طی طریق می کند تا اینکه به سر منزل نهائی خویش میرسد علت طرح اصطلاح فلسفه تاریخ بجای تاریخ در اینجا بدین خاطر است فلسفه تاریخ را در صورت قوانین علمی استدلال نماید. بنابر این تا زمانیکه کشف این قوانین از نظر علمی جنبه واقعی بخود نگیرد کشف قوانین تاریخ بصورت فلسفه تاریخ اعلام میشود بنابراین هر اندیشه و نحله و مکتبی که بخواهد به سوسیالیسم در شکل علمی آن معتقد باشد موظف است که بعنوان پیش فرض، اصل واقعیت مستقل تاریخ، همچنین اصل قانونمند بودن حرکت این واقعیت مستقل تاریخ و اصل کنکرت بودن مسیر تاریخ در بستر جوامع مختلف اعتقاد داشته باشد. چرا که آنچنانکه عبدالرحمان ابن خلدون تونسی در قرن هشتم اعلام کرد تاریخ چیزی نیست جز حرکت جامعه. لذا برحسب نوع جامعه تاریخ دارای یک حرکت مشخص و کنکرت می باشد که در نظر نگرفتن خود ویژگیهای کنکرت تاریخ و اعتقاد به یک تاریخ عام و کلی باعث نیل به یک سوسیالیسم تخیلی میشود. آنچنان که مارکسیسم در قرن بیستم گرفتار چنین بحرانی در صادرات سوسیالیسم به جوامع دیگر گردید. البته در اینجا لازم بذکر است که بعلت کنکرت بودن مسیر تاریخ و بعلت پیوند تنگاتنگ میان سوسیالیسم علمی و مسیر کنکرت تاریخ آنچنانکه در قسمت دوم مبانی سوسیالیسم دیدیم، این دو پایه باعث گردیده است تا سوسیالیسم از صورت یک علم عام قابل انطباق بر تمامی جوامع یا از صورت مکتب و نهضت خارج شده و حالت جریان در پروسه تاریخ شکل گیری سوسیالیسم بخود بگیرد چرا که با توجه به خود ویژگیهای مراحل تبیینی فلسفه تاریخ و خود ویژگیهای جغرافیائی تبیین فلسفه تاریخ، سوسیالیسم خود ویژگیهای تبیینی پیدا می کند که نا دیده گرفتن این خود ویژگیها باعث میشود که سوسیالیسم در جوامع از حالت علمی بصورت سوسیالیسم وارداتی یا سوسیالیسم اخلاقی و تخیلی درآید.

**2- تفاوت سوسیالیسم علمی با سوسیالیسم تخیلی یا سوسیالیسم اخلاقی:** مطابق آنچه فوقاً مطرح شد سوسیالیسم علمی عبارت است از سوسیالیسمی که بر پایه بستر کنکرت تاریخ علمی جوامع خود ویژه مختلف تبیین گردیده باشد اگر خارج از تبیین کنکرت فلسفه تاریخ یک جامعه، ما بخواهیم به تبیین فلسفی یا علمی سوسیالیسم برای آن جامعه بپردازیم، این سوسیالیسم برای آن جامعه حالت تزریقی یا وارداتی یا تحمیلی یا مکانیکی و غیر دیالکتیکی خواهد داشت. بنا بر این جدای از آن اصول پیش فرض اعتقادی که فوقاً در باب سوسیالیسم علمی مطرح کردیم، یکی دیگر از اصول دیگری که لازمه دست یابی به سوسیالیسم علمی در جوامع مختلف بشری می باشد اعتقاد به متدولوژی دیالکتیکی در راستای کشف سوسیالیسم علمی آن جوامع مختلف بشری می باشد. چرا که مادیت این اعتقاد به دیالکتیک آنجا برای ما هویت پیدا میکند که بتوانیم بر طبق خود ویژگیهای کنکرت تاریخ جوامع مختلف شکل بندی خاص سوسیالیسم علمی آن جوامع را کشف نماییم که لازمه این امر اعتقاد نداشتن به یک سوسیالیسم علمی عام قابل انطباق بر جوامع مختلف بشری می باشد. دیالکتیک در اینجا تنها سلاحی است که ما را یاری می کند تا به کشف قوانین خاص آن جوامع جهت تحقق سوسیالیسم در آن جوامع بپردازیم سوسیالیسم اخلاقی نیز مانند سوسیالیسم تخیلی همان اعتقاد به سوسیالیسم خارج از بستر فلسفه تاریخ می باشد بنابراین هر گونه هر گونه اعتقاد به سوسیالیسم عام و غیر کنکرت یا اعتقاد به سوسیالیسم مکانیکی غیر دیالکتیکی یا اعتقاد به سوسیالیسم وارداتی نسخه ای سوسیالیسم تخیلی و اخلاقی نامیده میشود که ممکن است ارزش ذهنی و سوپرکتیو بالائی داشته باشد ولی از ارزش ابژکتیوی خالی می باشد و مانند مدینه فاضله افلاطونی خواهد بود اگر قابلیت پیاده شدن در زمین نداشته باشد شاید در آسمانها امکان پیاده شدن باشد همچنین عدم اعتقاد به تاریخی بودن اصل عام عدالت و تبیین کردن سوسیالیسم بر پایه چنین عدالت فرا تاریخی باعث در غلطیدن بهمان سوسیالیسم اخلاقی و تخیلی میگردد که در اینصورت تبیین سوسیالیسم ما هر قدر هم که بلحاظ قرانی یا روایتی قوی هم باشد دیگر ارزش سوسیالیسم بر نامه ای نخواهد داشت و در حد سوسیالیسم تخیلی باقی خواهد ماند و قابلیت پیاده کردن در جامعه نداشته و بصورت یک امر قابل ستایش در کتب اخلاقی باقی خواهد ماند. بنابراین اگر می خواهیم بر مبنای اصل عدالت به تبیین سوسیالیسم علمی بپردازیم باید به چند اصل بعنوان پیش فرض اصل عدالت قبلاً اعتقاد داشته باشیم تا با تکیه بر این اصول بتوانیم بر پایه اصل عدالت به تبیین سوسیالیسم علمی بپردازیم. اولین اصل پیش فرض عدالت اعتقاد به اصل عدالت بعنوان یک اصل عام وجودی و برون دینی مانند اصل توحید می باشد. طبیعی است که در این صورت عدالت مورد نظر ما اعم است بر عدالت فقهی که بدرت تعیین امام جماعت می خورد یا عدالت قضائی یا عدالت کلامی و ... می باشد. اصل دوم پیش فرض عدالت عبارت است از اینکه این عدالت عام برون دینی یک امر تاریخی بدانیم نه یک امر

مجرد کلی و تخیلی مقصود از تاریخی دانستن اصل عام عدالت این است که اعتقاد داشته باشیم که تحقق اجتماعی-تاریخی عدالت در مراحل مختلف تاریخی صورت یکسانی نداشته بلکه بلعکس بر حسب شرایط مختلف جوامع بشری اشکال مختلفی بخود گرفته است پس با این تئوری می توانیم اینچنین نتیجه بگیریم که عدالت اخلاقی سوسیالیسم اخلاقی می زاید و عدالت فرا تاریخی سوسیالیسم تخیلی غیر تاریخی تولید می کند و عدالت غیر قابل تبیین دیالکتیکی، سوسیالیسم مکانیکی ایجاد می کند و تنها عدالت کنکرت دیالکتیکی و تاریخی است که می تواند کاشف سوسیالیسم برنامه ای و علمی باشد حال که تا اینجا به پیوند دیالکتیکی بین سوسیالیسم علمی و فلسفه تاریخ پی بردیم و دریافتیم که تبیین سوسیالیسم در بستر فلسفه تاریخ است که جایگاه نظری یا جایگاه عملی خود را پیدا می کند یا تبیین سوسیالیسم در بستر فلسفه تاریخ است که مضمون برنامه بودن سوسیالیسم پیدا میکند یا تبیین سوسیالیسم در بستر فلسفه تاریخ است که تفاوت دو نوع سوسیالیسم آرمان شهر گرایی یا سوسیالیسم آرمانگرایی مشخص می کند بد نیست در اینجا به تبیین تفاوت سه موضوع فلسفه تاریخ و علم تاریخ و فن تاریخ پردازیم و دیدگاه خودمان نسبت به این سه مقوله روشن سازیم چرا که آنچنانکه فوقاً مطرح شد بدون این مرزبندی امکان دست یابی به سوسیالیسم برنامه ای و علمی غیر ممکن خواهد بود و باعث در غلطیدن به سوسیالیسم اخلاقی و نظری و ذهنی و تخیلی خواهد شد.

**3- تفاوت فلسفه تاریخ با علم تاریخ و فن تاریخ:** وجه مشترک این سه مقوله قبول اصل موضوع تاریخ بعنوان یک پدیده ایزکتیوی که مستقل از ذهن انسان می باشد و داری دینامیسم و بستر مشخص گذار و قانونبندی علمی قابل شناخت برای انسان است که عدم اعتقاد به هر یک از سه آیتم فوق سه مقوله فوق را انتفاع به موضوع می کند بنا بر این آنچه بعنوان پیش فرض سه مقوله فوق باید به آن اعتقاد داشته باشیم عبارت است از اینکه اولاً تاریخ خواه بعنوان علم در نظر بگیریم خواه بصورت فلسفه معتقد باشیم، آنچنانکه هگل در قرن هیجدهم به آن اعتقاد داشت و خواه بصورت فن بپذیریم آنچنانکه کارل مارکس در نیمه دوم قرن نوزدهم به آن اعتقاد داشت و مارکسیسم را بعنوان فن کشف تاریخ تعریف میکرد بهر حال وجه مشترک همه آنها اعتقاد به موضوعیت تاریخ است چرا که تاریخ از جمله اموری است که موضوع آن با علم و آن موضوع یا فلسفه آن موضوع یا فن شناخت آن موضوع از اشتراک لفظ برخوردار می باشد و این قضیه باعث شده است که بر پیچیدگی این موضوع بیافزاید بهمین دلیل اگر مرزبندی بین موضوع تاریخ با فلسفه و علم و فن تاریخ مشخص نسازیم باعث میشود که در بررسی گاه در باره بود و نبود موضوع تاریخ صحبت می کنیم و بعضاً در باب فلسفه و فن و علم به این موضوع که بدون جداسازی این دو قضیه هرگز نمی توانیم به یک بررسی علمی نسبت به موضوع پردازیم زیرا زمانیکه به بررسی موضوع تاریخ می پردازیم باید به این مسأله توجه داشته باشیم که عده ای در گذشته و حال جهان و جامعه خودمان از ناپلئون بناپارت تا عبدالکریم سروش و مصطفی ملکیان و ... اصلاً به موضوعی بنام تاریخ اعتقاد ندارند ناپلئون بناپارت در باب موضوع تاریخ می گفت موضوع تاریخ عبارت است دروغ های مورد توافق همگانی آنچنانکه عبدالکریم سروش و مصطفی ملکیان هم میگویند تاریخ عبارت است از حوادث ماضی که همگی در جهت تأیید لیبرالیسم اقتصادی و نظام سرمایه داری و نفی مبارزه طبقاتی و عدم امکان دستیابی به سوسیالیسم مطرح میشود که توسط اندیویدالیسم یا لیبرالیسم می کوشند به سرمایه داری جهانی هویت و ارزش فلسفی تاریخی بخشند در چنین صورتی زمانیکه مخاطب ما چنین افرادی باشند دیگر با اینها در باب اینکه تاریخ فلسفه است یا علم است یا فن است ( و یا اینکه اصلاً مقوله ای بنام سوسیالیسم داریم یا نه؟ آیا این سوسیالیسم باید علمی باشد یا اخلاقی سوژکتیو باشد یا ایزکتیو؟ و یا اینکه موضوع عدالت یک اصل عام است یا اصل تابع جزء جهان بینی است یا جزء فقه است بدر برنامه جامعه می خورد یا بدر کلام و فلسفه و شناخت شرایط امام جماعت و کلاس اخلاق که هر چه بر خود نمی پسندی بر دیگران نپسند؟ آیا عدالت اجتماعی داریم آیا اصلاً جامعه بعنوان مقوله مستقل از فرد وجود دارد؟ آیا سوسیالیسم اقتصادی قابل تحقق است؟ آیا انبیا الهی رسالت اجتماعی و این دنیائی و برپائی قسط عدالت هم داشته اند؟ آیا غیر از عدالت قضائی و عدالت فقهائی و عدالت کلامی اصلاً موضوعی بنام عدالت اجتماعی داریم؟ این عدالت اجتماعی آیا باید با برنامه اقتصادی-اجتماعی صورت بگیرد یا آنچنانکه سروش و بازرگان و ملکیان و شایگان و ... غیره می گویند تنها با لیبرالیسم و نظام سرمایه داری و عرفان حافظ قابل انجام است؟ آیا در تاریخ مبارزه طبقاتی وجود داشته یا نه؟ آیا اصلاً چیزی بنام مبارزه طبقاتی داریم یا نه؟ آیا آزادی بدون سوسیالیسم اصلاً معنی دارد یا فقط طعمه ای برای سرمایه داری جهانی و ... ) بحث اضافی می باشد چرا که اینها بجز فرد و سرمایه به چیزی اعتقاد و ایمان ندارند نه جامعه مستقل از فرد قبول دارند و نه تاریخ مستقل از جامعه . اعتقاد به وجود جامعه مستقل از فرد یا تاریخ مستقل از جامعه یا اصلاً اعتقاد به وجود نظام سیاسی و غیره از نظر اینها اقنوم سازی می باشد غیر از فرد چیز دیگری وجود ندارد تا ما بخواهیم برای آن برنامه یا مسئولیت و یا هویتی قائل باشیم پس شرط اول جدا سازی علم تاریخ یا فلسفه تاریخ یا فن تاریخ آن است که ما قبل از همه اینها، موضوع جامعه مستقل از فرد را بصورت ایزکتیو قبول داشته باشیم یا موضوع تاریخ مستقل از جامعه را نیز قبول داشته باشیم پس از قبول این اصل، اصل دوم این است که پس از قبول موجودیت و هویت ایزکتیو جامعه و تاریخ مستقل از ذهن و مستقل از فرد این دو پدیده را قانونمند بدانیم . اینکه بگوئیم وجود دارند ولی قانونمند نیستند و دارای حیات و حرکت آنارشیستی می باشند باز مشکلی حل نمی کند. چرا که زمانیکه جامعه و تاریخ وجود

دارند اما این موجودیت آنها قانونمند نباشد، امکان شناخت آنها وجود نخواهد داشت. ما بر مبنای قانونمندی وجودی آنها را می شناسیم لذا طبیعی است که وقتی قانونمندی نداشته باشند نه ما میتوانیم جامعه و تاریخ را بشناسیم و نه ما می توانیم تغییری و برنامه ای و مسئولیتی برای جامعه و تاریخ تعریف نمائیم بنابراین پیش فرض های بررسی بحث علم تاریخ یا فن تاریخ و یا فلسفه تاریخ عبارتند از:

- اول- قبول هویت و موضوعیت ابژکتیو جامعه مستقل از فرد و تاریخ مستقل از جامعه می باشد.
- دوم - قانونمند بودن این دو مقوله یعنی جامعه مستقل از فرد یا تاریخ مستقل از جامعه می باشد.
- سوم -امکان شناخت این قانونمندی جامعه و تاریخ برای انسان توسط متدولوژی میباشد.

پس از قبول این اصول مقدماتی است که ما می توانیم به بررسی بحث فوق در باب اینکه آیا شناخت قوانین حاکم بر تاریخ توسط علم تاریخ صورت می گیرد یا فلسفه تاریخ یا فن تاریخ. البته باید همین جا به این نکته حیاتی توجه داشته باشیم که برحسب نوع پاسخی که به سوال فوق می دهیم نوع بینش ما از سوسیالیسم و عدالت تغییر می کند.

ادامه دارد